



اختتام مثنوئے معنوی

مثنوئے معنوی

مفتی الہی بخش کاندھلوی

معرفی و تحلیل متن:

نصیر احمد سیدزادہ





اختتام شوی معنوی

مفتی الہی بخش کاندھلوی

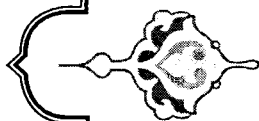
معرفی و تحلیل متن
نصیر احمد سیدزادہ

کاندهلوی، الهی بخش بن شیخ السلم، ۱۱۲۵-۱۲۴۵ ق.
 عنوان و نام پدیدآور: اختتام مثنوی معنوی / سروده مفتی الهی بخش کاندهلوی؛ معرفی متن و مقایسه ساختی
 آن با مثنوی معنوی: نصیر احمد سیدزاده.
 مشخصات نشر: تهران: نشر احسان، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۵ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۸۲۹-۷
 موضوع: شعر فارسی -- هند -- قرن ۱۲ ق.
 موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
 موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی -- اقتباس ها
 موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد
 موضوع: شعر فارسی -- هند -- قرن ۱۲ ق. -- تاریخ و نقد
 شناسه افزوده: سیدزاده، نصیر احمد
 رده بندی کنگره: PIR۹۲۲۲
 رده بندی دیوبی: ۸۴۰/۹۹۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۱۵۹۷۰

اختتام مثنوی معنوی

اثر: مفتی الهی بخش کاندهلوی
 معرفی و تحلیل متن: نصیر احمد سیدزاده
 ناشر: نشر احسان
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۸۲۹-۷

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ
 فروزنده، شماره ۴۰۶.
 تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
 www.nashreh-san.com



فصل اول

معرفی سرایندهٔ اختتام و چگونگی سرودن شدن اختتام -----

۱۷

فصل دوم

تحلیل ساختار روایی اختتام و مقایسهٔ آن با مثنوی معنوی ---

۴۵

فصل سوم

تحلیل ساختار معنایی و زبانی اختتام و مقایسهٔ آن با مثنوی ---

۸۱

فصل چهارم

متن اختتام مثنوی -----

۱۲۳

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِهِٖ وَسَلِّمْ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقریظ

به قلم: مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی

الله تعالی برای هدایت بندگان‌ش انبیا را برگزید و حضرت محمد ﷺ را خاتم الانبیا و پایان بخش سلسله نبوت قرار داد. پروردگار عالمیان قلوب صحابه را معدن و مرکز فیوض نبوی گردانید. بدون شک صحابه کرام نخستین گروه اولیای الهی‌اند که از کمالات و برکات نبوت مستقیماً مستفید شدند. از آنجایی که خداوند متعال آن حضرت ﷺ را خاتم پیامبران قرار داد، ادامه راه آن حضرت ﷺ را به وسیله عالمان و عارفان مقدور و محقق گردانید.

حاملان علم و معرفت و معنویت در طی قرون و اعصار منشأ فیض و هدایت و عهده‌دار اصلاح و ارشاد بودند. واقعیت این است که هرگاه بشریت سرگردان می‌شد و در زمینه علم و معنویت نیازمند ارشاد و راهنمایی می‌گردید، الله تعالی بندگان را برمی‌انگیخت تا نیازهای علمی و معنوی انسان‌ها را برآورده کنند و امت را از گرداب شک و شبهات رهایی بخشیده، از منجلاب مادیت خارج سازند و به سوی معرفت و معنویت سوق دهند.

شایان ذکر است که در قرن هفتم هجری جامعه از یک سو از تهاجم دنیاگرایی و دنیاپرستی رنج می‌برد و از سویی دیگر بر اثر مباحث مختلف و اختلافات گوناگون فکری و اعتقادی دچار نوعی بحران فکری و عقلی و فلسفه‌زدگی شده بود و در چنین برهه‌ای جامعه به وجود فردی احساس نیاز می‌کرد که در کنار اینکه احاد جامعه را از چنگال دنیاگرایی و مادیت برهاند، اسباب اطمینان عقلی و قلبی آنان را نیز به طور همزمان فراهم سازد. اندیشمند شهیر علامه سید ابوالحسن در همین خصوص می‌نویسد:

«در چنین احوال و شرایطی جهان اسلام نیاز به فردی داشت که از هردو نعمت یعنی سوز درونی و تفکر فلسفی بهره‌مند باشد و در مقابل اندیشه او دریای عقلانیت بخشد و طلسم کلمات پرزرق و برق بی‌اثر شود، کسی که بتواند با سوز و حرارت درونی خود در جهان یخ‌بسته اسلام حرارتی جدید ایجاد کند و در این نگارخانه عقل، روح عشق بدمد؛ کسی که چنان علم کلامی را تأسیس کند که به‌جای زورآزمایی با افکار و لاجواب کردن مخالفان، گره‌های افکار کور را باز کند و عقده‌های قلوب را بگشاید و قلوب را از سرمایه آرامش، ایمان، یقین و اطمینان پر کند. فردی که جامع این صفات بود، وجود مسعود مولانا جلال‌الدین رومی رحمه‌الله بود. مثنوی ایشان در برابر بی‌عدالتی‌های علم کلام و هوس‌پرستی‌های عقل نه تنها نوعی اقامه حجت، بلکه اعلان جنگ بود، و تأسیس علم کلامی بود که جهان اسلام در آن ازمنه به آن نیاز داشت.»

تاریخ معنویت گواه است که کتاب مثنوی معنوی نقش مهمی را در زمینه احیا و توسعه معرفت و معنویت در هر زمان و مکانی ایفا کرده و تشنگان حقیقت را یاری نموده است و به‌راستی که این واقعیت تا امروز نیز انکارناپذیر است.

بسیاری از مثنوی‌خوانان و مثنوی‌شناسان مخصوصاً آنان که در دیار هند می‌زیسته‌اند، بر این باور بوده و هستند که صاحب مثنوی، مولانا جلال‌الدین بلخی، بنابر حکمت‌های خداوندی هنوز به پایان مثنوی چنانکه می‌خواست نرسیده بود که زندگی‌اش پایان یافت. آنان از بعضی تلمیحات و اشارات مولانا بلخی چنین برداشت کرده‌اند که او خود بر این باور بوده که شخصی می‌آید و طبق مقتضای زمان بر سبک مثنوی این مهم را تکمیل می‌کند و در ادوار بعدی ثابت شد که آن شخص کسی جز عارف شهیر مفتی الهی‌بخش نبوده است.

به‌هرحال طبق دیدگاه این بزرگان، علامه مفتی الهی‌بخش مکمل این سلسله مبارک است و با سرودن «اختتام مثنوی» به تکمیل داستان‌ها و مطالب مثنوی پرداخته است. از دیرباز احساس نیاز می‌شد که این شاهکار ادبی و عرفانی برای علاقه‌مندان مثنوی دیار ما معرفی شود تا اینکه عزیز گرامی مولوی سید نصیراحمد سیدزاده - که در حال حاضر دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان است - موفق شد برای پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، بررسی و تحلیل اختتام مثنوی را موضوع خود قرار دهد. مسئولان دانشگاه سیستان و بلوچستان بنابر سعه صدر و واقع‌بینی‌شان با این موضوع موافقت کردند. پس از آن، مراحل تهیه پایان‌نامه و دفاع از آن توسط ایشان انجام گرفت. اینک این اختتام و یا تکمله مثنوی با تحلیل و بررسی و شرح حال مؤلف آن به شکل کتاب به خوانندگان فارسی‌زبان و عشاق معرفت و معنویت تقدیم

می‌گردد که امیداوریم مانند خود مثنوی مورد استقبال و استفاده قرار گیرد.
از صمیم قلب دعا می‌کنیم که الله تعالی این اثر را به زیور قبول آراسته گرداند و منشأ خیر و
برکات و اصلاح جامعه قرار دهد و به مؤلف و محقق پاداش نیکو عنایت فرماید.

۲
بامداد اقامه



فتوح کلام تیسرے اختتام پر اختتام شبنوی بی لانا جلال الدین موم قندری

می کشد مارا بنویسے اختتام
می کشد جان را براہ مستوی
انجیر خواہی اسی ضیاء الدین کن
ہر کجا خواہی کبش جان مست
آب داد آفتابے را باراد
مہر برج معرفت بحسب علوم
کشت نورانی تن آب و گل
میزند چشمک پیام دل کہ ہین
نامہ سرسبز تہ آم را بار کن

جذب ذوق و شوق مولا ناخدا
اختتام شبنوی معنوی
بی ترا و خود بخود از لب سخن
چون نام عقل من دست تست
پر تو خور چون در آبے او فتاد
روح مولا نا جلال الدین موم
پر تو می رود چون کہ بر طور دم
سیر ز نام آن مہر سخن برین
اختتام شبنوی معنوی آغاز کن

پیشگفتار

به قلم: دکتر مریم خلیلی جهانتیغ

نردبان آسمان است این کلام هر که زین بر می رود آید به بام
نی به بام چرخ کو اخضر بود بل به بامی کز فلک برتر بود

جلال الدین محمد مولوی، خداوندگار سخن که کلام خود را نردبان آسمان و ارجمندی آن را برتر از فلک می دانست، دفتر ششم مثنوی معنوی را ناتمام گذاشت و حکایت های تمثیلی «دژ هوش ربا» و «سه پسر کاهل» را که اولی حکایت اصلی و دومی یکی از ده حکایت فرعی است، به سرانجام نرساند و از ادامه آنها باز ایستاد. شاید در این بی پایانی، هدف و تعمدی وجود داشت و مولانا می خواست به رهروان خود بگوید که حکایت نی روح، و راه سیر و سلوک و کشف حقایق، راهی بی پایان است که هیچگاه برای آن انتهای نیست.

شاید هم چنانکه برخی گفته اند کهولت و بیماری به مولوی فرصت تمام کردن مثنوی را نداد و شاید چنانکه بعضی برآند مثنوی تمام شده و مولانا بعد از گزارش مرگ شاهزاده دوم، در یک بیت ماجرا و سرانجام کار سومین شاهزاده را روایت کرده و قصه را پایان داده است. شاید هم، نظر شبلی نعمانی درست باشد که معتقد است مولوی دفتر هفتمی بر شش دفتر پیشین افزود و شاید نظر منتقدانی مانند فروزانفر و استعلامی پذیرفتنی تر باشد که به جعلی بودن دفتر هفتم حکم می دهند. شاید هم مولوی فهم پایان مثنوی را به خواننده و مخاطبی واگذار کرده است که دارای نور جان است و ذهنی خلاق و کمال جو دارد.

به هر حال همین سکوت مولوی و ناتمامی ظاهری مثنوی معنوی، کسانی را از علاقه‌مندان و ارادتمندان او برآن داشت تا تحت عنوان دفتر هفتم یا تکمله مثنوی، آن را به پایان برسانند. حاصل یکی از این تلاش‌ها، پیدایش اثری منظوم با عنوان «اختتام مثنوی» سروده مفتی الهی‌بخش کاندهلوی از عرفای بنام هندوستان در قرن دوازدهم هجری بود. اثری که خوشبختانه سراینده‌ای صاحب ذوق و نزدیک به نگرش جلال الدین، خداوندگار مثنوی داشت و همین امر باعث شد تا اثر وی همسانی‌های بسیاری در تکنیک روایی و ساختار معنایی با مثنوی معنوی داشته باشد.

مولوی نصیر احمد سیدزاده، زمانی که در مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی تحصیل می‌کردند، این اثر ناشناخته یا کمتر شناخته شده در ایران را، به‌عنوان موضوع پایان‌نامه خود پیشنهاد کردند که بنده چون اعتقادی به پایان‌پذیری مثنوی ندارم و نوعی پیام و تعلیم در بی‌پایانی آن می‌یابم، در ابتدای امر از این موضوع استقبال نکردم و پذیرش آن را به بعد از مطالعه اثر کاندهلوی واگذار کردم، اما بعد از خواندن «اختتام مثنوی»، تحقیق درمورد ساخت آن را مفید دیدم؛ چرا که به نظر می‌رسید اثر مفتی الهی‌بخش کاندهلوی، از نظر افق اندیشه و تداعی معانی، همچنین ساختار روایی به‌شدت تحت تأثیر مثنوی جلال الدین محمد مولوی بوده است. نویسنده کتاب حاضر ضمن بررسی ساختار روایی و معنایی اثر کاندهلوی، آن را با مثنوی معنوی مقایسه نموده و همسانی‌های آنها را باز نموده است، اما به‌درستی به این نتیجه دست یافته که کلام مفتی الهی‌بخش اگرچه در عشق و سوز و شور، رنگ و بو ی سخن مولانا را دارد و در شیوه روایت متن و القای معانی عالی تعلیمی و عرفانی نیز به مثنوی او نزدیک شده، اما زبان و سبک بیان وی، عظمت و استحکام زبان مولانا را ندارد و با زبان فاخر او قابل مقایسه نیست.

امیدوارم کوشش علمی مولوی سیدزاده، گام مفیدی باشد در جهت آشنایی دوستداران مثنوی معنوی با آثاری که در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران و در پرتو عشق به زبان فارسی و خداوندگار مثنوی سروده شده است. باشد که این آشنایی‌ها، علقه‌های فرهنگی و پیوندهای دیرینه دوستی را میان ملت‌های فارسی‌دوست و فارسی‌زبان عمیق‌تر و محکم‌تر بگردانند.

مریم خلیلی جهانتیغ

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

۱۳۹۹/۹/۱۵

مقدمه

مثنوی مولانا جلال الدین پایان بی پایانی دارد؛ آخرین داستان مثنوی ناقص و منقطع می ماند و آن داستان قلعه ذات الصور یا دژ هوش ربا است که در باره شیفتگی و دلدادگی سه شاهزاده برادر آمده است. در این داستان درباره شرح احوال دو برادر به تفصیل سخن رفته، اما سرنوشت برادر سوم مجهول مانده است. این قصه که به منزله یک قصه اصلی است، بیش از ده قصه درونه ای دیگر در دل دارد. آخرین این قصه های درونه ای قصه سه پسر کاهل است که این قصه نیز مانند قصه اصلی ناتمام می ماند. دفتر هفتمی هم برای مثنوی ساخته و به مولانا نسبت داده اند. (استعلامی، ۱۳۷۲، مقدمه: ۶۶) علامه شبلی نعمانی می پندارد که مولانا از بیماری ای که عارضش شده بود، بهبود یافت و خود کتاب را به پایان رسانید و دفتر هفتمی هم سرود. (نعمانی، ۱۳۸۶: ۵۵) این در حالی است که دفتر هفتم از لحاظ قرائن سبک شناسی و نسخه شناسی به هیچ روی نمی تواند ادامه مثنوی باشد. (توکلی، ۱۳۹۱: ۶۳۸) و بیان و تعبیر این دفتر به هیچ وجه در حد آثار مولانا و به خصوص مثنوی نیست. (استعلامی، ۱۳۷۲، مقدمه: ۶۶) در میان مثنوی شناسان دلایل استواری درباره جعلی بودن این دفتر وجود دارد. (رک: فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۶۱-۱۵۹) نکته ای که حایز اهمیت است این است که دو قصه ناتمام مثنوی در این دفتر هفتم که منسوب به مولانا است، ادامه نمی یابند، بلکه این دفتر با یک مناجات پایان می یابد.

در این میان از افزوده سلطان ولد نیز باید یاد کرد که حدود پنجاه بیت است. در این ابیات فرزندان مولانا خود به ناتمام ماندن قصه دژ هوش ربا تصریح دارد. (توکلی، ۱۳۹۱: ۶۳۸)

ناتمامی مثنوی البته منکرانی هم دارد. آنها اصرار دارند قصه دژ هوش ربا به شکلی منطقی و در نقطه معین پایان یافته است. این دسته بر آنند که مولانا بعد از گزارش مرگ شاهزاده دوم، در یک بیت ماجرا و سرانجام کار سومین شاهزاده را روایت کرده و قصه را پایان داده است. (همان: ۶۳۸) آن بیت چنین است:

آن سوم کاهل‌ترین هر سه بود صورت و معنی به کلی در ربود

(بلخی، ۱۳۷۸: ۶۵؛ ب ۴۸۷۶)

البته برای آنانی که با شیوه قصه‌گویی مولانا آشنا هستند، پذیرفتنی نیست که این بیت، نقطه پایان داستان باشد؛ به‌ویژه باید به این نکته توجه کرد که آخرین قصه درونه‌ای مثنوی دقیقاً پس از این بیت و برای تبیین مفهوم کاهلی به میان می‌آید؛ با این عنوان: « وصیت کردن آن شخص که بعد از من، او بزد مال مرا از سه فرزند من که کاهل‌تراست. » (همان: ابیات ۴۸۷۷/۶ به بعد) و خود این قصه فرعی که در درون مایه و پیرنگ، با قصه اصلی همسان است، به پایان نمی‌رسد و مخاطب نه تنها چشم‌به‌راه بازگشت مولانا به قصه اصلی می‌ماند، بلکه قصه فرعی را نیز ناتمام می‌بیند. علاوه بر این، توجه به این نکته که راوی چگونه در جای جای این قصه، درنگ کرده و قصه‌های فرعی و تمثیل‌ها و گریزهای فراوان و درازدامن در میان آورده است، پذیرش این نکته را که بیت پیش گفته، پایان قصه باشد، دشوارتر می‌سازد؛ مخصوصاً اینکه ماجرای دو برادر دیگر با آن همه تفصیل آمده و وصف برادر سوم در یک بیت به پایان می‌یابد، درحالی که (آن دو برادر شکست می‌خورند و) قهرمان قصه همین برادر سوم است و نتیجه نهایی قصه، باید با شرح ماجراهای او پدیدار شود. (همان: ۶۳۸) و معمولاً در همه قصه‌ها چنین است که آخرین برادر شاهکار می‌آفریند و پیروز داستان می‌شود.

گرچه دو روایت، یکی تفصیلی و دیگری اجمالی از قصه دژ هوش ربا در مقالات شمس تبریزی آمده است (تبریزی، ۱۳۷۷: ۲۴۷-۲۴۶ و ۲۷۰-۲۶۹)، اما مولانا همیشه قصه‌ها را از صورت نخستین بیرون می‌آورد و به آنها رنگ‌ورویی دیگر می‌دهد و دقیقاً همین نکته، انتظار ادامه قصه را در مخاطب تشدید می‌کند.

یک نظر دیگر را هم می‌توان در این دسته‌بندی جای داد و آن اینکه مولانا عامدانه آخرین داستان را ناتمام گذاشته تا وانمود کند که مثنوی پایانی ندارد و راهش برای همیشه ادامه دارد. شاید هم می‌خواسته است نگارش چگونگی بقیه داستان را به عهده مخاطب / روایت‌شنو بگذارد،

به طوری که مخاطب نقش روایت‌گری ایفا کند و خودش بقیه داستان را حدس بزند که البته در این صورت به قصه‌نویسی مدرن نزدیک شده است. بنابراین کسانی که با مثنوی سروکاری داشته باشند، به راحتی می‌توانند با توجه به ماجرای دو شاهزاده، ماجرای شاهزاده سوم را حدس بزنند. البته نظری دیگر هم در این میان مطرح است و آن اینکه مولانا بعد از آنکه از سرودن مثنوی لب فرومی‌بندد، پیشگویی می‌کند که کسی نور جان دارد، بعد از او می‌آید و باقی مانده سخن بر دل او جاری می‌شود. چنان‌که در خاتمه الحاقی آخر مثنوی تحت عنوان «خاتمه لولده الکامل المحقق بهاء الدین» آمده است:

مدتی زین مثنوی چون والدم	شد خمش گفتم ورا کای زنده دم
از چه رو دیگر نمی‌گویی سخن	از چه در بستی در علم لدن
قصه شهزادگان نامد به‌سر	ماند ناسفته در سیم پسر
گفت نطقم چون شتر زین پس بخت	نیستش با هیچکس تا حشر گفت
باقی این گفته آید بی‌زبان	در دل آن‌کس که دارد نور جان

(بلخی، جلال الدین، ۱۳۷۹: ۶ ص ۱۰۹۸)

در بعضی نسخه‌ها به جای نور جان، زنده‌جان آمده است. (تهانوی، ۱۴۱۶ق: ۲۰/۲۳۳) اگر چه محققان نسبت به انتساب این ابیات به بهاء الدین تردید کرده‌اند و در نسخه‌های معتبری که مأخذ نیکلسون بوده، نیامده است، اما این قدر معلوم می‌دارد که از همان زمان بی‌پایان ماندن آخرین قصه، کنج‌کاوی اهل تحقیق را برمی‌انگیخته است.

به نظر عبدالحسین زرین‌کوب معنی این بیت اخیر این است که بسیاری از آنچه را راوی به زبان نیاورده است، آن‌کس که نورجان دارد، بی‌واسطه بیان و از طریق رمز و اشارات از پیش خود درمی‌یابد و سخن ناگفته را با نور جان ادراک می‌کند. (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۸)

اما مولانا اشرف‌علی تهانوی رحمته الله نظری دیگر دارد؛ ایشان معتقد است که سرانجام بعد از گذشت چندین قرن خداوند متعال مصداق "در دل آن‌کس که دارد زنده‌جان" را مفتی الهی بخش کاندهلوی قرار داد و ایشان با سرودن اختتامی، مثنوی را به نحو شایسته‌ای همان‌طور که انتظار می‌رفت، به پایان رساند. (تهانوی، ۱۴۱۶ق: ۲۰/۲۴۰)

اختتام مفتی الهی بخش تکمله‌ای است بر مثنوی که در آن داستان‌های ناقص مثنوی ادامه یافته و کامل شده است. این تکمله در ایران ناشناخته است، اما در هندوستان نزد علما مقبول و

مشهور است و از آن به عنوان تکمله مثنوی معنوی یاد می شود. (حسنی، ۱۴۱۲: ق ۸۲)

آنچه در صفحات آینده می خوانید، کوششی است بسیار اندک در جهت معرفی این اختتام که به طور مختصر در چهار فصل فراهم آمده است. در فصل اول، از زندگی و جایگاه علمی و عرفانی صاحب اختتام، مفتی الهی بخش کاندھلوی، و ماجرای روی آوردن او به سرودن اختتام مثنوی سخن رفته است. در فصل دوم، به تحلیل ساختی اختتام و مقایسه آن با مثنوی معنوی مولوی جلال الدین بلخی پرداخته شده است. در فصل سوم، تحلیل معنایی اختتام صورت گرفته، و در فصل چهارم، متن کامل اختتام عرضه شده است. باید یادآور شد که مرجع بنیادین ما در حل لغات ابیات، فرهنگ دهخدا بوده مگر در چند مورد که به فرهنگ های دیگر و احیاناً به حاشیه اختتام مراجعه شده است.

باری مقصود نگارنده که اندک بضاعتی هم در این میدان نداشته است، توجه دادن علاقه مندان، محققان و دانشجویان و مثنوی پژوهان به «اختتام مثنوی» مفتی الهی بخش به عنوان اثری ناشناخته از سرزمین هند بوده است.

در این مقدمه بر خود لازم می دانم از استاد ارجمندم خانم دکتر مریم خلیلی جهانتیغ که بنده را در نوشتن این کتاب یاری و به نحو احسن راهنمایی کردند، سپاسگزاری کنم. همچنین از استاد محترم و بزرگوارم جناب مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی که حوصله فرمودند و کتاب را از اول تا آخر خواندند و بر آن تقریظ نوشتند و نیز برای چاپ آن تشویق کردند، کمال تشکر دارم و نیز از تمام سروران و عزیزانی که در مراحل مختلف کار مرا کمک نمودند، به ویژه مولوی عبدالرئوف شهنواز که در مراحل تحقیق و فراهم کردن منابع، راهنمایی و مساعدت نمودند، و نیز مولوی محمد عارف عمرزهی که در تایپ و نمونه خوانی قبول زحمت کردند، تشکر و قدردانی می کنم. از مدیر محترم داخلی انتشارات احسان، جناب آقای یاسر یعقوبی که چاپ این کتاب را پذیرفتند و خدمتی شایسته در باب نشر معارف عرفانی و ادبی پذیرا شدند، سپاسگزارم.

نصیر احمد سیدزاده

بهمن ۱۳۹۹

فلتلک کلام بیسته
 جذبت ذوق و شوق
 اختتام مستنور
 بی تراود خود بخود باز
 چون نام عقل من در
 بر تو خور چون در آید
 روح مولانا جلالت
 بر تو می رود چون که
 رزما نم آن مهر

فصل اول

معرفی سراینده اختتام و
 چگونگی سرودن شدن اختتام

◀ نام و نسب، ولادت و زادگاه

شیخ فاضل علامه الهی بخش بن شیخ الاسلام بن قطب الدین بن عبدالقادر حنفی صدیقی کاندھلوی یکی از علمای برجسته در معارف الهی و سراینده اختتام مثنوی در سال ۱۱۶۲ هجری قمری در کاندھله از توابع دهلی چشم به جهان گشود. (حسنی، ۱۴۱۲ق: ۷/ ۸۲) کاندھله قصبه‌ای است در غرب ایالت یوپی هندوستان که از قدیم به عنوان مرکز علمی و دینی شهرت داشته است. (کاندھلوی، ۲۰۱۵م: ۱۱)

وجه تسمیه این منطقه به کاندھله و قدمت تاریخی آن دقیقاً معلوم نیست. طبق اعتقاد اهالی این منطقه نامگذاری آن به کاندھله و آغاز سکونت و آبادی در آن، به عهد ماقبل تاریخ و جنگ مهابهارت برمی گردد. البته تصدیق یا تکذیب این مطلب کار آسانی نیست، با این همه، این قدر مسلم است که این منطقه یک آبادی بسیار قدیمی بوده و قدمت آن به صدها سال می رسد، اما اینکه از چه زمانی مسلمانان به این منطقه آمده و سکنی گزیده اند، به طور دقیق مشخص نیست و تنها از بعضی قرائن چنین به نظر می رسد که از اواخر قرن چهارم مسلمانان در این منطقه سکونت داشته اند. (همان: ۱۱)

نسب مفتی الهی بخش به خلیفه اول مسلمین ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد. سرسید احمدخان در خصوص نسب ایشان نوشته است: «این خاندان از نسل حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که ۵۰۰ سال قبل از این در عهد سلطنت فیروزشاه تغلق به هندوستان آمدند و در آنجا سکنی گزیدند. (همان: ۱۶) در تحقیقاتی که محمدعلی صدیقی انجام داده به این نتیجه

رسیده است که ایشان از نسل شیخ سهروردی (ت ۵۳۹ هـ ق) هستند. (همان: ۱۸) و در مورد شیخ سهروردی، ابن خلکان در وفیات الاعیان تصریح می‌کند که ایشان از نسل ابوبکر صدیق هستند. (ابن خلکان، ۱۴۲۹ ق: ۴۴۶/۳)

تفصیل نسب‌نامه ایشان به شرح زیر است:

مولانا مفتی الهی بخش‌بن مولانا محمد معرف شیخ الاسلام بن حکیم قطب‌الدین بن حکیم عبدالقادر بن مولانا محمد شریف بن مولانا محمد اشرف بن مولانا جمال محمد بن مولانا نور محمد عرف بابن شاه بن مولانا قاضی بهاء‌الدین بن مولانا شیخ محمد بن قاضی کریم‌الدین مذكر بن امام تاج‌الدین مذكر بن امام حاج بن قاضی ضیاء‌الدین محمد بن عمر بن عوض بن ابوجعفر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله عمویه بن سعد بن حسین بن قاسم بن نصر بن قاسم بن عبدالله بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنه. (کانه‌هلوی، ۲۰۱۵ م: ۱۸)

۴ هجرت خاندان مفتی الهی بخش به هندوستان

همان‌طور در که نسب‌نامه آمده است، یکی از اجداد مفتی الهی بخش ابوجعفر محمد بن عبدالله پدر شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. ابوجعفر محمد در بغداد واعظ و فقیه مشهوری بوده که به عنوان قاضی بغداد منصوب می‌شود. یوسف دمشقی می‌گوید: من در جامع قصر و نظامیه بغداد وعظ او را شنیده‌ام. (ذهبی، ۱۴۲۹ هـ ق: ۳۷۶/۲۲)

ابوجعفر محمد زمانی که فرزندش شیخ شهاب‌الدین شش ماهه بوده، به قتل می‌رسد. (همان: ۳۷۵/۲۲) بعد از قتل ابوجعفر، فرزندش عوض بن ابوجعفر به هندوستان مهاجرت می‌کند. یکی از فرزندان عوض، به نام محمد، در هندوستان به مقام والایی می‌رسد و در زمان حکومت معز‌الدین بهرام‌شاه (۶۳۹-۶۳۷ هـ ق) به عنوان مستوفی به عالی‌ترین منصب حکومتی فائز می‌آید. (سراج، ۱۹۷۵ م: ۱/۸۱۹)

در دوره‌های بعدی قاضی ضیاء‌الدین سنّامی از فرزندان محمد بن عوض در هندوستان به شهرت خاصی می‌رسد. ایشان در دهلی اقامت می‌گزیند و در فقه، تفسیر، حدیث و وعظ، امام و در اتباع سنت و دعوت، فخر اقران می‌شود.

شیخ عبدالحق محدّث دهلوی در اخبار الأخیار در مورد ایشان می‌نویسد: «در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود، بر پایه شریعت و به غایت قدم راسخ داشت. معاصر شیخ نظام‌الدین اولیاء بود و دایم به شیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی جز به معذرت و انقیاد پیش نیامدی و

در تعظیم مولانا دقیقه‌ای نامرعی نگذاشتی.» (دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۱۳)

یکی از نوه‌های قاضی ضیاء الدین سنّامی به نام قاضی کریم الدین مذکر، از طرف محمدشاه بن فیروزشاه تغلق به منصب امامت و قضاوت منطقه کاندھله منصوب می‌شود. بعد از فوت قاضی کریم الدین در سال ۷۹۲ هـ ق محمدشاه بن فیروز تغلق شاه، فرزند او قاضی محمد را به جای او منصوب می‌کند و از آن تاریخ به بعد افراد این خاندان نسل اندر نسل در کاندھله مقیم می‌شوند. مفتی الهی بخش کاندھلوی و مولانا محمد الیاس کاندھلوی بنیانگذار نهضت دعوت و تبلیغ در عصر حاضر از نسل همین خاندان‌اند. (کاندھلوی، ۲۰۱۵م: ۲۴)

◀ آغاز تحصیل علم

مفتی الهی بخش کتاب‌های مقدمات فارسی و عربی را نزد پدرش شیخ الاسلام مولانا محمد معرّف می‌خواند. حاج امداد الله مهاجر مکی در کتاب نسب‌نامه مفتی الهی بخش آورده است: «تا سن تمییز به کنار والدین ماجدین و جد مادری خود جناب مولانا محمد مدرس رحمه الله تعالی اجمعیّن به هزاران ناز و نعم پرورش یافتند و در غایت صغر سنی قرآن مجید خواندن شروع فرمودند و در اندک مدت از آن فارغ شده، کتب فارسی به خدمت والد ماجد خود مولانا شیخ الاسلام شروع نمودند و ابتدا به خدمت والد ماجد خود می‌خواندند، چون ذهن رسا، ذکای طبیعت و فهم عالی صائب و شوق علم در ذات قدسی صفات حضرت ایشان از ازل ودیعت نهاده بودند، در ایام طفولیت هر وقت به کتب مشغول می‌بودند و به کسب کمالات سرگرمی‌ها و جانفشانی‌ها می‌فرمودند تا به عمر چهارده سال علوم ضروریّه به قدر مایحتاج الیه حاصل نمودند.» (مهاجر مکی، ۱۳۲۰ق: ۸۰) البته اینکه بعضی گفته‌اند که بعضی از کتاب‌های ابتدایی را نزد جد مادری اش مولانا محمد مدرّس خوانده است، جای تردید دارد؛ چون مولانا محمد مدرس سال‌ها قبل از تولد مفتی الهی بخش وفات نموده است. (کاندھلوی، ۲۰۱۵م: ۳۰)

ایشان پس از خواندن کتاب‌های مقدماتی فارسی و عربی برای ادامه تحصیل به دهلی می‌رود و نزد شاه عبدالعزیز، صاحب تفسیر عزیزیّه، فرزند امام شاه ولی الله دهلوی از عارفان و محدثان بزرگ و مؤلف کتاب حجة الله البالغة، علوم متداول را فرا می‌گیرد. و مدتی در ملازمت ایشان می‌گذراند. (حسنی، ۱۴۱۲ق: ۸۱)

مولانا محمد سلیمان در تحقیقات خود نوشته است که مفتی در سال ۱۱۷۶ هـ ق به دهلی سفر کرده است و طبق این تحقیق در آن وقت شاه ولی الله رحمه الله در قید حیات بوده است. و

این ایام، ایام آخر شاه ولی الله بوده است که گرچه در این وقت تلمذ و شاگردی امکان پذیر نبوده است، اما ممکن است چیزی به طور تبرک پیش ایشان خوانده باشد. البته در نوشته‌هایی که از خود مفتی الهی بخش به جا مانده است، چیزی در مورد اینکه ایشان نزد شاه ولی الله خوانده ذکر نشده است. (کاندهلوی، ۲۰۱۵م: ۳۵)

۴ در محضر شاه عبدالعزیز دهلوی

بعد از وفات شاه ولی الله رحمه الله در سال ۱۱۷۶ هـ ق شاه عبدالعزیز رحمه الله فرزند ایشان و از شاگردان برجسته ایشان زینت بخش مسند درس و تدریس شده، به افاده خلق مشغول می‌گردد. اولین شاگردانی که از حلقه درس ایشان فیض یاب می‌شوند، تعدادشان به پنج نفر می‌رسد و مفتی الهی بخش یکی از آنهاست.

عبدالرحیم ضیاء می‌نویسد: شاه عبدالعزیز به جز چهار تا پنج شاگرد، شاگردان دیگری به طور مستقل نداشته است. (کاندهلوی، ۲۰۱۵م: ۳۶)

اینکه مفتی الهی بخش چه کتاب‌هایی را نزد شاه عبدالعزیز آغاز کرده، دقیقاً مشخص نیست، اما از یادداشت‌هایی که از ایشان محفوظ مانده چنین معلوم می‌شود که ایشان از کافیه و کتاب‌های متوسط شروع کرده و تا دروس عالی را پیش ایشان خوانده است، البته در سندی که شاه عبدالعزیز به ایشان داده است، تصریح شده است که ایشان از اول تا آخر، تمام کتاب‌ها را نزد ایشان خوانده است.

در این سند، شاه عبدالعزیز نوشته است: **لَمَّا تَلَمَّذَ عِنْدِي بِدِرَاسَةِ صِغَارِ الْكُتُبِ إِلَى كِبَارِهَا وَالْمَبَادِي إِلَى أَوَاخِرِهَا؛** ترجمه: وقتی پیش من درس خواند، از کتاب‌های سطوح پایین تا کتاب‌های سطوح بالا را نزد من خواند. (همان: ۳۶)

برای سازگاری میان این دو قول می‌توان گفت که ممکن است ایشان ابتدا نزد شاه عبدالعزیز از کتاب کافیه آغاز به خواندن کرده، سپس همه کتاب‌هایی را که قبلاً خوانده، دوباره نزد شاه عبدالعزیز خوانده است.

از کتاب‌هایی که به زندگی نامه مفتی الهی بخش پرداخته‌اند، چنین به نظر می‌رسد که ایشان سنن ابوداود را نزد رفیق درس خود شاه عبدالقادر رحمته الله خوانده است.

◀ فارغ التحصیلی مفتی الهی بخش نزد شاه عبدالعزیز

پس از این که کتاب‌های متداول آن زمان را نزد شاه عبدالعزیز می‌خواند و از درس فارغ می‌شود، شاه عبدالعزیز سند فارغ التحصیلی ایشان را به دست خود نوشته، به ایشان تقدیم می‌کند. در این سند علاوه بر ذکر کتبی که نزد ایشان خوانده است، گواهی به صلاحیت و شایستگی عالی ایشان در معقولات و منقولات، و فهم بالای ایشان به چشم می‌خورد: «عرف معانی المتون ودقائقها واصطلاحات الحديث واحوال اسانیده، حتی تيسر له ملكة التقاة المطالب من الشروح والحواشی بحیث يعتمد علی فهمه ویقبل ما صدر من رأیه. وصار بحمد الله فاضلاً جيداً وعالماً بارعاً، ذا تقوی وصلاح وخشية من الله ومحبة والاستقامة فی شریعته واهلاً لان يعتمد علی فتاویه وأجوبته مع فضائل آخر؛ (همان: ۳۷)

ترجمه: «معانی کتاب‌ها و متون درسی را به درستی فهمید و به نکات دقیق علمی و اصطلاحات حدیث و احوال اسانید آشنایی حاصل کرد تا آنجا که برای او توانایی ملکه استفاده از مطالب شروح و حواشی فراهم آمد؛ به نحوی که فهم و نظر او قابل اعتماد و رأی و نظرش شایسته پذیرش است. بحمد الله عالمی فاضل و ماهر گشته، دارای تقوا و صلاح و خشیت و محبت خدا و استقامت در دین است و شایستگی دارد که به فتاوا و جواب‌های او اعتماد شود. همراه با فضایل دیگر.»

◀ جایگاه مفتی الهی بخش نزد شاه عبدالعزیز

کمالات و صلاحیت‌های علمی و محاسنی که شاه عبدالعزیز در سند فارغ التحصیلی بالا ذکر کرده است، فقط در حد تذکره در یک سند، محدود نبوده است، بلکه شاه عبدالعزیز از این که مفتی الهی بخش شاگرد او بوده در مجالس خود اظهار مسرت می‌کند و به کمالات علمی او افتخار می‌نماید. در یک مجلس می‌فرماید: «در شاگردان من دو کس خوب بودند، چنانچه (چنانکه) مولوی رفیع الدین و مولوی الهی بخش.» (میرتهی، ۱۳۱۴ هـ ق: ۴۰-۳۹)

همچنین وقتی نواب ضابطه‌خان برای سرپرستی منطقه‌ای از شاه عبدالعزیز درخواست می‌کند که به عنوان مفتی اعظم به رسیدگی امور در حکومت ایالتی بهوپال پردازد، ایشان مفتی الهی بخش را به عنوان قائم مقام خود به آنجا می‌فرستد. (محمود علی، ۱۳۱۹ ق: ۸۴)

۴ طی مدارج سلوک و مراتب روحانی

مفتی الهی بخش علاوه بر اینکه کتاب‌های درسی را نزد شاه عبدالعزیز می‌خواند، کتب مهم تصوف را نیز حرف به حرف در محضر ایشان قرائت می‌کند و تربیت عملی و مراتب اصلاح باطن را طی می‌نماید. در این مورد از شاه عبدالعزیز چنین نقل شده است: «وہیہ اللہ تعالیٰ من حسن الأخلاق وطیب الشیم». ترجمه: «خداوند او را از اخلاق خوب و عادات پاکیزه برخوردار کرده است.» این عبارت در گواهی‌ای که به قلم خود شاه عبدالعزیز نوشته شده، در مجموعه یادداشت‌های مفتی الهی بخش محفوظ مانده و مولانا احتشام الحسن آن را در مقدمه شرحی که مفتی الهی بخش بر قصیده «بانت سعاد» نوشته، نقل کرده است. (کاندھلوی، ۲۰۱۵م: ۳۸)

سرانجام ایشان در حلقه اصلاح و تربیت شاه عبدالعزیز، بعد از طی مراحل سلوک، به اجازت و خلافت ایشان نیز مشرف می‌شود. بعد از آن به درس و تدریس می‌پردازد و از آن جایی که نمونه کامل و الگوی جامعی از طریقه تعلیم و تربیت شاه ولی اللہی است، طلاب علم و طالبان راه حق گروه گروه به حلقه درس و ارشاد ایشان می‌پیوندند و هر کس حسب استعداد خود از ایشان بهره می‌برد. همزمان با کثرت مراجعه طلاب از جاهای مختلف، شهرت مفتی الهی بخش به گوشه و کنار و مراکز علمی و روحانی هندوستان می‌پیچد. باین همه، ایشان خودش را از استفاده معنوی از دیگر اصحاب معرفت بی‌نیاز نمی‌داند و بدون توجه به مقام علمی و روحانی خود نزد شخصیت‌های دیگری که صاحب عمل و معرفت بودند، می‌رود و بهره می‌برد. در همین دوران به فکر می‌افتد که با سلسله نقشبندیہ هم ارتباطی داشته باشد و از کمالات و خوبی‌های این سلسله نیز برخوردار گردد. در همین کشمکش، در یک سفر در اطراف بهوپال با یک درویش ملاقات می‌کند و او خطاب به مفتی چنین می‌گوید: «اگر با برادر خود شاه کمال الدین بیعت نکنی، به این هدف نمی‌توانی برسی.» شاه کمال الدین برادر کوچک‌تر ایشان بود که درس‌های مقدماتی را نزد خود ایشان و کتاب‌های سطوح بالا را نزد شاه عبدالعزیز و شاه رفیع الدین خوانده بود، و در سلوک و عرفان از شاه ابوالعدل، خلیفه و جانشین حضرت خواجه محمد زبیر نقشبندی مجددی، بهره معنوی برده بود و به مقام اجازت و خلافت از ایشان سرفراز شده بود. بیعت کردن با برادر کوچک‌تر کار آسانی نبود، اما اخلاص و فنائیت مفتی الهی بخش او را به مقامی رسانده بود که لحظه‌ای هم در قبول این مشورت تأمل نمی‌کند و با برادر خود بیعت و از او اجازه و خلافت کسب می‌کند و بدین ترتیب از کمالات سلسله نقشبندیہ نیز برخوردار می‌شود. (همان: ۳۹)